

فرزندان بیشتری شد. عمر و فرمانروایی او تا سال ۱۳۰۴ یا ۱۳۰۵ به طول انجامید. کامران میرزا از جوانی فردی بوده خوش ظاهر، نسبت به پدر بسیار چاپلوس و خوش زبان، و چون پدرش تا به ثمر رسیدن مظفرالدین میرزا و ظل السلطان و او چهار پسر بلکه بیش از دست داده بود، کمال مهر و عنایت را نسبت به این پسر نازک نارنجی و دردانه خود از زن تبریزی اش، دختر محمدتقی خان معمار باشی دربار داشت و او را برای تصدی مقامات مهم آماده می کرد. و به همین دلیل لقب میرزا تقی خان امیرکبیر را به وی داد و او را امیرکبیر خواند. در ۲۷ شعبان سال ۱۲۷۵ ه. ق کامران میرزا در سنین خردسالی به مقام نیابت سلطنت و خلافت عظاما منصوب شد.^۱

در سن ۱۸ سالگی یعنی در سال ۱۲۹۰ ه. ق که ناصرالدین شاه برای اولین بار عازم اروپا شد، کامران میرزا اداره امور کشور را در غیاب شاه در سن ۱۸ سالگی و البته با کمک شاهزادگان معتبر و سالخورده ای مانند فرهاد میرزا معتمدالدوله به عهده گرفت.^۲

شش سال بعد که یوشیدا ماسهارو اولین فرستاده امپراتور ژاپن موتسوهیتو به ایران سفر کرد، درباره کامران میرزا نوشت:

«نایب السلطنه سومین فرزند پسر شاه، رئیس کل قشون و نیز وزیر جنگ بود، او کامران میرزا نام داشت. خوش فکر و باهوش بود و مورد توجه فراوان شاه. او ۲۴ سال داشت و به پدر خود ناصرالدین شاه شبیه بود. با این وصف و حال، چنان می نمود که او مقام ولیعهدی دارد.

پسر سوم شاه نایب السلطنه در میان نزدیکان و هم در میان مردم بسیار محبوب بود. درباریان ایران می خواستند ولیعهد آدمی رام و سلیم و نگهدار جانب آنها و با فکرشان همراه باشد.^۳

نام کامران میرزا از سال ۱۲۷۵ ه. ق در احکام و فرامین دولتی دیده شده است.^۴

۱ - اعتمادالسلطنه: تاریخ منتظم ناصری - چاپ جدید به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی - تهران - دنیای کتاب - ۱۳۶۷ - ص ۱۸۱۲.

۲ - کامران میرزا در حقیقت بدون اجازه فرهاد میرزا معتمدالدوله اجازه انجام هیچ کاری را نداشت و خود فرهاد میرزا نیز باید همه کارها را به مجلس دربار رجوع می داد. نگاه کنید به اندیشه ترقی فریدون آدمیت - صص ۲۱۲ - ۲۱۳ و نیز شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله - اسماعیل نواب صفا - صص ۲۲ - ۲۳.

۳ - یوشیدا ماسهارو: سفرنامه نخستین فرستاده ژاپن به ایران در دوره قاجار - ترجمه دکتر هاشم رجب زاده - مشهد - موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ۱۳۷۳ - صص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۴ - اعتمادالسلطنه: تاریخ منتظم ناصری - پیشین - جلد دوم و سوم دیده شود ذیل نام کامران میرزا نایب السلطنه.

کامران میرزا از همه جهات بی‌کفایت، جبون، اخاذ و فاسد به تمام معنی بود اما در پرتو حمایت پدر و نفوذ مادرش و خوش خدمتی‌هایی که می‌کرد، به مرور مشاغل وزارت جنگ و وزارت نظمی را هم زیر چنگ گرفت و هر جا که مختصر منفعتی می‌دید، خود را داخل می‌کرد. پس از برکناری میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار قزوینی، فرماندهی کل قوا یعنی سپهسالاری و وزارت جنگ را با بودجه قابل توجه آن و همه تشکیلات و مؤسساتی که میرزا حسین خان مشیرالدوله به تقلید از دول فرنگ و مخصوصاً مشابه ادارات نظامی عثمانی ایجاد کرده بود، در تیول خود گرفت و به بذل و بخشش درجات نظامی مانند امیرنویانی، امیرتومانی، سرداری، میرپنجگی، سرتیپ اولی، سرتیپ دومی، سرتیپ سومی و سرهنگی و باوری و سلطانی و نایی پرداخت و در ازای دریافت رشوه مبالغ قابل توجهی به جیب می‌زد. در اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه، در تشکیلات نظامی (ارتشی) که تعداد افواج واقعی آن با آنچه که روی کاغذ می‌آمد کاملاً متفاوت بود، یکصد و شصت امیرتومان [سپهبد] وجود داشتند که بیشتر آنان کودکان خردسال و جوانان زیر ۱۸ سال بودند و حتی وزیران مختار ایران در خارج از کشور، عزیز کردگانی مانند ملیجک عزیزالسلطان بی‌سواد جاهل اوباش (در سن شش سالگی) و عده زیادی از مفتخواران بی‌مصرف که حتی یک روز هم در نظام خدمت نکرده و غرش شلیک توپی را نشنیده بودند، درجات امیرنویانی و امیرتومانی و حمایل و نشانهای مخصوص داشتند و در جامه نظامی ظاهر می‌شدند.

خوبرویان زن صفت (بنا به تعبیر پرمعنای کلنل کاساکوفسکی فرمانده قزاق)، پیرانی که حتی یک روز در صف نظام خدمت نکرده بودند، شاهزادگان فرتوت و فرسوده و افواج گدا و گرسنه ژنده پوش که اغلب از راه عملگی امرار معاش می‌کردند و امیران و فرماندهانی مانند غلامعلی خان عزیزالسلطان (ملیجک) که در سن شش سالگی درجه امیرتومانی دریافت کرده بودند از عناصر متشکله این سازمان نظامی مجهزی بودند که کامران میرزا فرمانده کل و وزیر جنگ آن بود. کامران میرزا علاوه بر مشاغل نظامی، حکومت دارالخلافة طهران [تهران] را عهده‌دار بود و وزیر و پیشکار او محمد ابراهیم خان وزیر نظام دایی‌اش بود که در بی‌سوادی و نادانی و خشونت شهره بود. علاوه بر آن ناصرالدین شاه ایالت (والیگری) طبرستان (مازندران) را هم بر عهده باکفایت این فرزند دُرْدانه خود محول کرده بود که کسانی چون حاج غلامرضا خان شهاب‌الملک، میرزا ابراهیم خان نوری سهام‌الدوله و حسین خان اعتضادالملک به نیابت از

جانب وی، در طول زمان، در آن خطه مستقر و اداره امور آنجا را عهده دار بودند.^۱ حکومت کاشان و قم و ساوه نیز مدتها با کامران میرزا بود. منظور ناصرالدین شاه از واگذاری این همه مشاغل به فرزندش، رسیدن عایدات و مداخل ولایات مزبور به انبان گشاده و هرگز پر ناشدنی وی بود.^۲

گذشته از مشاغل بالا، وزارت نظمیة تهران از ادارات کامران میرزا بود و او با همه بی کفایتی خود بر آن ریاست فائده داشت.

باید یادآور شویم که منیرالسلطنه جز کامران میرزا فرزندی برای شوهر خود به دنیا نیاورد. یکی یکدانه بودن کامران میرزا و خرافه پرست و عوام بودن مادرش، او را نتر و عزیزدردانه و خرافاتی و معتقد به سحر و جادو و نظربند و چشم زخم بارآورد و در عین حال بخل و طمع را هم از پدر و هم از مادر به ارث برد.

او شاهزاده‌ای بود مدام به دنبال عایدات، محشور با زنان و به مانند آنان دارای خلق و خوی و صفات زنانه، ترسو و کم دل، و دوستدار خوبرویان چه مرد و چه زن که بیشتر کسانی که او را دیده‌اند چه ایرانی چه بیگانه از وی بخوبی یاد نکرده‌اند.

سرنوشت نظام [ارتش] ایران این چنین بود که پس از آن همه رشادتها و جانبازی‌های نظامیان ایرانی در دوران پیش از قاجار و نیز پس از جنگهای طولانی با روس و عثمانی و افغان و انگلیس، روزگاری طولانی زیربار فرماندهی چنین ژنرال و فرمانده کل قوای نالایق و رشوه خواری قرار گیرد و به صورت مضحک‌ترین و بی مصرف‌ترین سازمان درآید و ملعبه کودکان و شاهزادگان نارس واقع شود.

نظام ایران در عصر قاجار که به هر ترتیب تا آن دوران فرماندهان لایق و مدیری مانند عباس میرزا نایب‌السلطنه، محمدعلی میرزا دولت‌شاه، میرزا تقی خان امیرکبیر، شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله، شاهزاده سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، میرزا محمدخان سپهسالار و میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم به خود دیده بود، از زمانی که اختیار آن در دست کامران میرزا فرزند ناصرالدین شاه قرار گرفت، روزگار قهقرایی سیاه و پُر ادباری را آغاز کرد و سال به سال گسسته تر و بی مصرف تر و بی ارزش تر شد.

کامران میرزا از دورانی که وارد صحنه کارهای سیاسی و دولتی شد، برای خود و مادرش

۱- العاثر والآثار - پیشین - صص ۳۳-۳۲.

۲- همان کتاب - صص ۳۵-۳۴.

منیرالسلطنه ترتیب احداث کاخ و پارک (بستان) بزرگی را در شهر و همچنین در شمیران داد. قصر و پارک شهری در نزدیکی میدان توپخانه قرار داشت و در کنار آن خیابان پردرختی به نام امیریه احداث شد که زیباترین خیابان شمالی - جنوبی شهر بود. اینجا همان امیریه معروف بود که سالها محل زندگی و فرمانروایی میرزا بود.^۱

شاهزاده قهرمان میرزا عین السلطنه که در اواخر دوران پادشاهی ناصرالدین شاه در مهمانی های کامران میرزا در این قصر حضور می یافته است، درباره امیریه می نویسد:

«امیریه نیز بسیار زیبا و دلگشا بود. چندین دست عمارت خوب جهت اندرون و بیرون و آخر باغ ساخته اند. عمارت وسط که حقیقت خیلی بزرگ است، حوضخانه و راه پله مرمر بسیار خوبی دارد و اتاقهای زیاد و تالار خیلی بزرگ، تمام مبله و اسبابهای قشنگ گرانبها در آن گذاشته شده، دریاچه ها و گلکاری بسیار ممتاز است. باغبانش فرنگی است و با سلیقه درست کرده لیکن خود باغ، خیابان بندی و طراحی تعریفی ندارد و به وضع قدیم است.»^۲

در عمارت بزرگ امیریه که به دستور کامران میرزا بنا گردید، تصاویری از همه پادشاهان پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی طبق نمونه ای که در کتاب نامه خسروان کشیده شده بود، ترسیم کرده بودند که بسیار زشت و بدترکیب و زمخت بود.^۳

«در این عمارت که آن را موسوم به خورشید کرده بودند، هر سال در روز ششم صفر به مناسبت عید تولد شاه، ضیافت پرخرجی برگزار می شد که ادامه ضیافت انیس الدوله به مناسبت همین عید فرخنده! بود. در حالی که انیس الدوله از بانوان وزرای مختار اروپایی و همسر سفیر کبیر عثمانی در تهران و دیگر بانوان فرنگی ساکن تهران پذیرایی می کرد، شاه در مجلس حضور یافته و به آنان سکه زر اعطا می کرد.»^۴ ضیافت عمارت خورشید

۱ - در اوایل سلطنت رضاشاه این قصر و پارک به دانشکده افسری ارتش اختصاص داده شد و اکنون نیز دانشگاه علوم نظامی ارتش در همانجا قرار دارد.

۲ - روزنامه عین السلطنه - ص ۷۲۳ - یادداشت روز ۱۱ شوال ۱۳۱۲.

۳ - «نامه خسروانی» کتابی است نوشته شاهزاده جلال الدین میرزا قاجار.

۴ - دوستعلی خان معیرالممالک که جز شکوه و عظمت و سعادت چیزی در دربار قاجار نمی بیند، می گوید: شاه مسکوک زر به خانمهای اروپایی می داد اما روایات اعتمادالسلطنه و دیگر دولتمردان قاجاری که حکایت از بی پولی و حشمتانگ خزانه عامره دست کم در بیست سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه می کند (و اینکه بنا به نوشته شاهزاده قهرمان میرزا سالور در دوران مظفرالدین شاه بسیاری از ظروف و اشیای زرین را ذوب و تبدیل به سکه طلا کردند) قبول روایت اغراق آمیز معیرالممالک را که نوه شاه بوده و در هر حال باید از پدر بزرگ خود تعریف

مردانه بود و در آنجا از وزرا و سفرا و رجال برجسته دعوت به عمل می‌آمد. میز شامی برای سیصد نفر می‌چیدند و انواع غذاهای لذیذ و شربتهای گوارا^۱ برای مهمانان آماده می‌ساختند. پس از نواختن سلام شاهنشاهی^۲ به مناسبت عید میلاد ملوکانه نطقی ایراد می‌کرد. آنگاه سفرا به نوبت سخن می‌گفتند و در آغاز سخن هر یک دسته موزیک سرود ملی آن کشور را می‌نواخت.^۳

میان امین‌السلطان که از سال ۱۳۰۰ سمت وزیر دربار و سپس به عنوان وزیر اعظم منصوب شد و در سال ۱۳۱۰ مقام صدارت اعظمی را به دست آورد و کامران میرزا برای برگزاری مراسم عید مولود شاه رقابت چشمگیری جریان داشت. علی‌اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم این

و تحسین می‌کرده است، دشوار می‌سازد.

کتاب یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه و روزنامه اعتمادالسلطنه مقایسه شود.

۱- معیرالممالک: یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه - تهران - نشر تاریخ ایران - چاپ جدید - ۱۳۷۲ - ص ۶۱ مشروبات خارجی و ایرانی از قلم معیرالممالک افتاده است و جای آن شربتهای گوارا نوشته است. مشروبخواری در دوران ناصرالدین‌شاه آنچنان که اعتمادالسلطنه، قهرمان میرزا سالور و دیگر شاهدان عینی نوشته‌اند از عبادات و اسباب اولیه هر ضیافت بود. اعتمادالسلطنه شرح یکی از مجالس شام و اضافات آن را با ذکر اسامی همه حاضرین چنین آورده است:

«من به اتفاق موجول‌خان به شهر آمدیم. امشب مهمان مشیرالدوله هستیم [یحیی‌خان برادر میرزا حسین‌خان مشیرالدوله]. لباس عوض کرده با نهایت خستگی که داشتم خانه ایشان رفتم. جمعی آنجا بودند. ایلخانی، منبرالدوله، نصرت‌الدوله، نصیرالدوله، امین‌السلطان، امین‌الملک، امین‌السلطنه، ناظم‌الملک، معاون‌الملک، امین‌لشکر، اعتضادالدوله آجودان مخصوص، حکیم طلوزان، حکیم‌الممالک، محقق، امین‌حضور و من. شام فرنگی دادند، یعنی در سر میز شام. شام بسیار خوب و ممتاز بود و خیلی خوش گذشت. این شام ولیمه لقب و منصب بود که معتمدالملک (یحیی‌خان) مشیرالدوله وزیر عدلیه شده است. اما این میز که رجال دولت و اعیان نشسته بودند فی‌الواقع اگر شخصی از ینگی دنیا می‌آمد و می‌خواست رجال دولت ایران را دیده کله و عقل آنها را بسنجد، چنین لازم بود که همه را جمع بکنند. برای من خیلی حیرت داد. افسوس روی داد. به حالیه و آتیه مملکت و وطن خود خیلی خود خوردم. قدری که از جلوس سرمیز گذشت، جز نصیرالدوله که شراب نمی‌خورد، سایرین صدهای گاو و خر و مرغ و هر نوع وحوش پرند و چرند را از خود درمی‌آوردند و به اتصال شراب می‌خوردند و حرفهای بی‌سروته، اظهار خصوصیت‌های دروغ و گله‌های بی‌معنی... از روی مستی... خلاصه بد مستی‌ها کردند. اعتمادالسلطنه - روزنامه خاطرات - ۲۲ جمادی الثانی ۱۲۹۹ - صص ۱۷۱ - ۱۷۰ کتاب.

۲- احتمالاً از دوران حسین‌خان مشیرالدوله قزوینی سه‌سالار اعظم به دستور و نظر او، یک مارش نظامی به نام سلام سلطانی ساخته شد که در سفرهای رسمی ناصرالدین‌شاه به فرنگستان دسته‌های موزیک نظامی اروپایی آن را می‌نواختند و در ایران نیز دسته موزیک نظام اتریشی و قزاقخانه آن را در مراسم می‌نواخت. شنیده‌ام در فونوگراف‌های متعلق به شادروان عبدالحمین سپتا نسخه‌ای از این آهنگ موجود بوده است. قدر مسلم اصطلاح سلام شاهنشاهی در آن زمان متداول نبود و بعدها در دهه ۱۳۰۰ ه. ش این اصطلاح بر سر زبانها افتاد.

۳- معیرالممالک - همان کتاب - ص ۶۱

مراسم و ضیافت شبانه آن را با ابهت و شکوه و دست و دلبازی و بخشندگی بیشتری در پارک و قصر باشکوهی^۱ که در خیابان علاءالدوله یا خیابان سفرا احداث کرده بود و آن را پارک اتابک خواندند، برگزار می‌کرد و کُر دیپلماتیک مقیم تهران که در محیط آن روز تهران جز مهمانی دادن و مهمانی رفتن سرگرمی و تفریحی نداشتند و بویژه ایام پاییز و زمستان از اقامت در تهران ملول بودند، از این فرصت برای خوردن و نوشیدن و بالماسکه و رقص استفاده تمام می‌کردند.^۲ علاوه بر این جشن، به مناسبت اعیاد مذهبی و تولد حضرت فاطمه (س) نیز ضیافتهایی برگزار می‌شد. میس سایکس همشیره ژنرال سایکس در یکی از این جشنها شرکت داشته و درباره آن چنین می‌نویسد:

«شنیده شد که جشن تولد دختر پیغمبر اسلام در یکی از حرمسرای شاهانه بر پا می‌شود. من به هر زحمتی بود دعوتنامه لازم را به دست آوردم. ابتدا تصور می‌کردم یگانه زن فرنگی که در این مهمانی باشد، من هستم. اما باغ حرمسرای شاهانه از آن نظر یک کنگره بین‌المللی بود. زنهای روسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اتریشی و حتی آمریکایی در آنجا کم نبودند. البته در شهری مثل تهران که تماشاخانه و سیرک و اپرا ندارد، یگانه تفریح زنان خارجی حضور در همین مجلسهاست. ما با درشکه تا وسط باغ مردانه رفتیم. در آنجا چند خواجه سیاه فرمان ایست دادند و یکی از آنها ما را از پشت پرده‌ها و دالانها و پله‌ها و سرازیری‌ها و سربالایی‌ها گذرانیده به باغ زنانه رسانید. خانم ایرانی که همراه من بود، مرا به ملکه میزبان معرفی کرد. ملکه میزبان خانم سبزه روی بانمکی است. به نظر من پنجاه‌ساله آمد و مثل همه ایرانیان چشم و ابرویش بسیار قشنگ است. این جشن در اواخر بهار بود. هوای تهران رو به گرمی می‌رفت ولی درختان انبوه و

۱ - بعدها ورثه اتابک این پارک را به دولت فروختند. پس از پیروزی مشروطه‌خواهان، مدتی ستارخان در آنجا اقامت داشت. مدتی محل اقامت مورگان شوستر مدیر کل آمریکایی خزانة و مستشار عالی وزارت عالی بود. سپس در ازای قصر و عمارتی که دولت روسیه بلشویکی در مسکو به عنوان سفارت به دولت ایران واگذار کرد، به دولت شوروی تحویل گردید. بین سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۹۰ سفارت شوروی در این محل بود و آن قصر و پارک را محل فعالیتهای اطلاعاتی و مرموز دولت شوروی می‌دانستند و معروف بود ورود برای افراد عادی از دروازه جلو که به صورت دژی بسیار پرهیبت بود و ورود برای جاسوسان و خودی‌ها و عوامل ایرانی نمای روسی از در پشت است، در شبهای جشن تأسیس ارتش سرخ و سالروز انقلاب اکتبر، ودکاتوشان و خاویارخوران مفصلی در آن به عمل می‌آمد.

۲ - پیداست که تولد ناصرالدین‌شاه که در یک تاریخ خورشیدی به وقوع پیوسته بود، با یکی از ششم صفرهای تقویم قمری مصادف بوده است اما چون درباریان از تعیین تاریخ شمسی عاجز بودند، ششم صفر را روز عید می‌گرفتند و این روز به مناسبت قمری بودن می‌چرخید و در فصول مختلف سال واقع می‌شد.

استخرهای پرآب و جوی‌های آب روان هوای باغ را بسیار خنک کرده بود. ملکه میزبان پس از تعارفات مختصری ما را به حال خود گذاشت و البته حق هم داشت چون صدها مهمان دیگر که شاید از ما محترمتر بودند، باید پذیرایی شوند. ما از خدا خواستیم که با خاطر آسوده به گردش و تماشا پردازیم. خانم راهنمای ایرانی مرا پای درختان نقل و شیرینی آورد. این را که می‌نویسم عین حقیقت است. من در باغ ملکه ایران ده‌ها درخت نقل دیدم. این درختهای آلبالو بود که به امر ملکه، فناده‌ها چند شبانه‌روز میوه‌های آن را روی شاخه درخت توی شکر فرو برده بودند. واقعاً چیز قشنگی بود. اگر چه چیدن نقل از درخت برخلاف اتیکت بود اما خانم ایرانی دو نقل را چیده دست من داد. من یکی از آنها را خوردم. حقیقتاً آلبالوی ترش و شیرین خوشمزه‌ای بود. در هر گوشه باغ، قالی‌های بزرگ فرش کرده بودند و مهمانان روی تشکها نشسته به آواز و ساز مطربان گوش می‌دادند. عده زیادی هم توی تالارها همین نوع پذیرایی می‌شدند و چون از کنار یک تالار بی‌سرو صدا گذشتیم، راهنمای من گفت: در اینجا زنان روحانیون پذیرایی می‌شوند. زن شاه نمی‌تواند در حضور آنها ساز و آواز گوش کند.

صدای ساز و آواز شرقی‌ها به گوش ما خوشایند نیست ولی از دیدن رقاصه‌ها و ساززنها و آلات طرب خیلی لذت بردیم.

خانمهای ایرانی به طور کلی لباس بالت دربرداشته، یعنی دامنه‌های خیلی کوتاه که به زانو هم نمی‌رسد و شلوارهای کش‌دار تنگ و بلوزهای بالنسبه گشاد. سرشان هم دستمالهای آهارزده رنگارنگ می‌بندند. در میان این همه جمعیت فقط یک خانم ایرانی را دیدم که لباس اروپایی (البته دمده) دربرداشت و به زبان فرانسه صحبت می‌کرد. می‌گفتند عموی او سفیرکبیر ایران در استانبول [استانبول] بوده و خودش هم در استانبول [استانبول] درس خوانده است. غیر از درختان پر نقل، همه نوع خوراکی در دسترس مهمانان بود و بیش از همه چایی و شربت می‌نوشیدند. پس از یک ساعت گوش ما به صدای ساز و آواز ایرانی آشنا شد و چشممان به تماشای لباسهای رنگارنگ و کوتاه و بلند خانمهای ایرانی عادت کرد که ناگهان صدای هورا بلند شد و منظره را تغییر داد. اینکه هورا می‌گویم مقصودم هورا نیست. بلکه یک مرتبه همه زنها و خواجه‌های سفیدپوست و سیاه‌پوست نعره شادی برآوردند و دست زدند و تمام ساززنها و

آوازه‌خوانها به راه افتادند و نواهای شورانگیز نواختند. من از خانم راهنما شرح واقعه را پرسیدم. او گفت: عروس فاطمه را می‌آورند. عروس فاطمه یعنی دخترک سبزپوشی که می‌گویند از اولاد پیغمبر اسلام است و همین امروز با یکی از فرزندان دیگر پیغمبر اسلام به همت ملکه میزبان همسر می‌گردد. دخترک سبزپوش در میان کف زدن‌ها و هلله‌ها و شادی‌ها، از کنار ما گذشت و به تالار هدایت شد. بلافاصله هورا و هلله و جوش و خروش دیگری برپا گشت. این بار ملکه میزبان و عده زیادی از خانمها دوان دوان به طرف دیگر باغ شتافتند. من می‌خواستم دوباره راز این معما را بپرسم که جلیقه الماس ناصرالدین شاه چشمم را خیره کرد و دانستم این غلغله دومی برای چیست.

شاه سرداری اتریشی از جنس فلانل انگلیسی دربرداشت. کلاه پوست بره مشکی سرش بود و جلیقه و سردوشی‌های الماسش زیر اشعه آفتاب بهاری برق می‌زد. همین طور زمره درشت کمر بند شاه، شکوه و جلال مخصوصی داشت. دوربین کوچک شکاری که دسته‌های آن جواهر نشان بود، در دست شاه می‌چرخید. ملکه میزبان ظاهراً راپورت و یا پروگرام جشن را به عرض می‌رسانید ولی معلوم بود که حواس پادشاه جای دیگری است و تماشای پری‌رویان به او فرصت گوش دادن نمی‌دهد.

آوازه‌خوانها و ساززنها که از ورود شاه خبردار گشتند [عروس فاطمه] را در تالار آینه تنها گذاشتند و پاکوبان و دف‌زنان به استقبال شاهانه آمدند و آهنگهای گوشخراش خیرمقدم را طوری نواختند که گمان می‌کنم فرشتگان آسمان هم از این موسیقی پر جبار و جنجال به زحمت افتادند.^۱

قصر امیریه برای کامران میرزا، اقامتگاه، محل اقامه مراسم روضه خوانی و چادر برپا کردن ماههای محرم و صفر و رمضان، خانه امن و پناهگاه در روزهای پرمخاطره دوران پس از ترور پدرش ناصرالدین شاه، و نیز عزلتکده سالهای بحرانی مشروطه بویژه سال ۱۲۸۷ ه. ش و سال پس از آن (سقوط دامادش محمدعلی شاه از تخت سلطنت و پناهنده شدن شاه جاهل و خشن و خونریز به محل بیلاقی سفارت روسیه تزاری در زرگنده)، همچنین روزهای توفنده و خطرناک ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ یعنی سالهایی بود که خطر پیشروی ترکان عثمانی به سوی تهران پیش آمده بود. در حوالی این قصر و پارک که مانند اقامتگاههای بسیار وسیع و فتودالی دیگر شاهزادگان و دولتمردان و رجال قاجاری گسترده و طول و عرض آن حیرت‌انگیز بود، عده‌ای از برکشیدگان

۱ - خاطرات میس سایکس خواهر سر پرسی سایکس.

و دست‌پروردگان نالایق و فاسد و ظالم کامران میرزا - تالی خود او مانند معین نظام آقا بالاخان وکیل‌الدوله سردار افخم به چشم می‌خورد.

کامران میرزا و دست‌پروردگان او که توده مردم را به چشم رمه حیوانات می‌نگریستند، برای فراهم آوردن اسباب لذت و شادکامی خویش از هیچ اقدامی ولو رذیلانه‌ترین اعمال رویگردان نبودند.

برای آنکه طول و عرض و حجم بساط کامران میرزا را دریابیم، بهتر است نخست به تشریح طول و عرض و حجم و بساط زندگانی و کامروایی یکی از گماشتگان و عزیزکردگان او یعنی همین معین نظام آقابالاخان سردار افخم وکیل‌الدوله پردازیم.

یک شاهد عینی که تصادفاً در دستگاه و تشکیلات خانگی این سردار به سمت معلمی فرزندان او شاغل بوده، دربارهٔ زندگی او، تأسیسات مفصل کاخ محل اقامتش، نانواخانه، آشپزخانه، آبدارخانه و اینکه روزی دو یا سه دختر از خانواده‌های تهیدست برای تفریح و سرگرمی او می‌آوردند که آنان را صیغه می‌کرده و پس از یک روز تفریح و ازاله بکارت از ایشان صیغه‌شان را پس می‌خوانده و دست خورده و آسیب‌دیده به میان جامعه رهایشان می‌کرده است؛ چنین می‌نویسد:

«آقابالاخان سردار افخم مردی مسلمان و به آداب و رسوم اسلامی علاقه‌مند بود. [!!] در ایام محرم و صفر مانند غالب رجال روز، عزاداری [می‌کرد] و خرج می‌داد و در ماه رمضان افطاری می‌داد. مخصوصاً در تعزیه یعنی شبیه‌خوانی در تهران معروف بود، ازدحام مردم از زن و مرد به قدری می‌شد که دیگر جا نبود و مردم سرگردان بودند.^۱ عمارت سردار افخم از ابتدای مجلس سنای فعلی تا کاخ شاهپور غلامرضا و متصل

۱ - در سالهای اخیر، یعنی از چهل سال پیش به این سو، بقایای خاندانهای قاجاری و نویسندگانی از احفاد آن خاندانها، چون نیک می‌دانند که در ایران حافظه تاریخی وجود خارجی ندارد و هر دوران زوال یافته‌ای را به مدد لفاظی و دروغبافی می‌توان یک دوران طلایی جلوه داد و از مدینه فاضله و عصر ارزانی و خوشبختی و رفاه مردم دم زد و حتی پادشاه فاسد متجاوزی مانند ناصرالدین‌شاه را که ۱۱۲ صیغه و چند صد جواری و کنیز داشت حافظ ناموس مردم خواند، کتابهایی نوشته یا نوشته‌های سراسر دروغ و افسانه‌آمیز درباری را تجدید چاپ کرده و کوشیده‌اند دوران پر از ننگ و ادبار و فضیحت قاجاریه را دوران سعادت و نیک‌بختی مردم ایران جلوه دهند. آنچه که از اسناد و مدارک متفن، نامه‌های سفرای ایران در خارج، خاطرات و سفرنامه‌های نویسندگان داخلی و خارجی برمی‌آید، دوران قاجار بویژه از عصر سلطنت ناصرالدین‌شاه به این سو از سیاه‌ترین و ظلمانی‌ترین ادوار تاریخ ایران است و کتابهایی که به سرمایه‌بازماندگان فلان شاهزاده خونریز و بیدادگر قاجار چاپ می‌شود، ارزش تاریخی ندارد.

به عمارت نخست‌وزیری و از غرب متصل به خانه سعیدالسلطنه [بود] که حالیه پست امدادی بیمارستان است. سردار افخم دارای چهار زن بود که دو نفر آنها هر کدام دارای عمارت و باغ علیحده‌ای بودند.

سردار افخم مانند سایر اعیان اغلب ناهار را در بیرون صرف می‌کرد. آشپزخانه مفصل داشت که ناهار اندرون و بیرون از آشپزخانه توسط فراشها برده می‌شد. البته بانوان به علاوه غذای آشپزخانه بیرونی، هر کدام در اندرونی برای خود آشپزخانه و هر نوع غذا تهیه می‌نمودند. دارای طویله و کالسکه‌خانه [بود] که اسبهای بسیار عالی و سواری داشت، مالک چند ده در «شهریار» و «زرند» بود. در تمام سال در همان حیاط آشپزخانه که تنور داشت، نان بربری پخته می‌شد.

در عمارت بیرون یک تالار بود که متجاوز از هزار نفر جا می‌گرفت. پشت آن یک عمارت کوچک به نام حیاط خلوت بود. علیخان به نام ناظم خلوت و چند نفر پیشخدمت برای اتاقهای بیرونی عهده‌دار نظافت آن بودند. دو نفر به نام حسن و حسین مختص عمارت خلوت بودند.

این عمارت، محل عیش سردار بود که روزها، ناهار مخصوصی داشت که تحویل حسن و حسین می‌گردید^۱. و یک نفر به نام تقی‌خان که در آن زمان معروف بود به تقی سیاه و یولونی^۲ و دیگر غلامحسین خان که هم آوازخوان بود و هم تارزن. این دو نفر از یک ساعت به ظهر مانده وارد باغ [می‌شدند] و مستقیماً می‌رفتند به حیاط خلوت. بودند تا مادامی که سردار از بیرون می‌آمد، اول می‌رفت صندوقخانه، لباس عوض می‌کرد، بعد می‌رفت به عمارت خلوت. چون هر روز یکی دو تا زن برای او دلالت می‌آوردند، هر کدام را که می‌پسندید، نگاه می‌داشت و دیگری را با دادن چند پنج‌هزاری عذر می‌خواست! بعد تقی‌خان و یولونی و غلامحسین خان به آواز و تار مشغول می‌شدند. تا عصر نزدیک غروب بعد می‌رفتند و دیگر حق توقف در بیرونی نزد سایر نوکر[ان] و

۱ - منظور از ناهار مخصوص احتمالاً این است که علاوه بر اغذیه‌ای که در آشپزخانه بیرونی و چهار آشپزخانه متعلق به همسران آقابالاخان طبخ می‌شد، مشروب الکلی هم برای عشرت آقابالاخان ظاهراً مذهبی و علاقه‌مند به آداب و رسوم اسلامی افزوده می‌شد.

۲ - معروف به تقی دانشور (اعلم‌السلطان) که یادداشتهای شیرین و ارزنده‌ای از خاطرات خود، در سالهای پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در مجلات و جراید تهران نوشته است و شاهد صدیق و دست اول و عینی بسیاری از وقایع بوده است. او و یولون‌نواز دربار بوده است.

اجزاء را نداشتند...

سردار افخم به علاوه آشپزخانه، یک آبدارخانه داشت که دارای انواع اغذیه و انواع کباب و مرباها و شربت‌های مختلف و مشروب‌های فرنگی و ایرانی بود. با چند نفر مستخدم که هر کدام برای یک کاری بودند و مثلاً یک نفر فقط مسؤول قلیان حاضر کردن از قلیان شیرازی و یا نوع دیگر و دیگری برای کباب جوجه یا کباب بره و یک نفر برای تنظیم مشروب برای مجلس. اینها تحت نظر يك نفر به نام میرزا علی اکبر آبدارباشی مشغول بودند. همین که سردار ظهرها وارد می‌شد، از آبدارخانه آنچه لازم بود می‌بردند و تحویل فراش خلوتها می‌دادند یعنی به ناظم خلوت.

در بیرونی چند اتاق که نزدیک آبدارخانه بود، صندوقخانه را تشکیل می‌داد... یک نفر هم خیاط داشتند ولی خیاط روزی دو ساعت بیشتر کار نداشت و مطابق دو ساعت حقوق می‌گرفت...^۱

سطوری که خواندید شرح زندگی، اقامتگاه، تجملات و تفریحات یکی از عزیزکردگان نایب‌السلطنه کامران میرزا موسوم به آقا بالاخان وکیل‌الدوله سردار افخم است که معاصرین او جز به بدی از وی یاد نمی‌کنند، بویژه کاساکوفسکی فرمانده روسی قزاقخانه که در آخرین سالهای سلطنت ناصرالدین‌شاه در تهران بوده است از او با این عبارات یاد می‌کند:

«... سردار افخم وکیل‌الدوله که طرفدار محبوب‌القلوب نایب‌السلطنه و به وسیله وی از هیچ به شأن و مقام رسیده است...»^۲

کاساکوفسکی در یادداشتهای خود ضمن اشاره به حوادث موسوم به بلوای تنباکو که در سال ۱۳۰۹ ه. ق روی داده بود و عدم مداخله بریگاد قزاق در فرو نشانیدن غائله و حمله مردم به ارگ سلطنتی و پایین کشیدن نایب‌السلطنه از اسب و بی‌هوش شدن او از ترس، درباره آقابالاخان وکیل‌الدوله می‌نویسد:

«از این بلاصاحبی، وکیل‌الدوله پررو و نالایق، محبوب نایب‌السلطنه^۳ که تا آن تاریخ منفور شاه بود و او را به خود راه نمی‌داد، خوب استفاده نمود که از این خوب‌تر نمی‌شد.

۱ - حسن اعظام‌الوزارة قدسی: کتاب خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله تهران - بی‌نا - ۱۳۴۲ - چاپخانه حیدری - جلد اول - صص ۱۴۸ - ۱۴۷.

۲ - کلنل کاساکوفسکی: خاطرات - ترجمه عباسقلی‌خان - تهران - کتابهای سیمرخ - ۱۳۴۴ - ص ۴۵.

۳ - محبوب نایب‌السلطنه کلمه کشداری است و بسیار بامعنی. اعتمادالسلطنه هم در یادداشتهای روزانه خود از ترقی سریع آقابالاخان که هر روز نایب‌السلطنه برای او درجه و امتیازی از شاه می‌گرفته، در شگفت بوده است!

عده‌ای از اوباش مثل خود بی‌ناموس را دور خود جمع کرده به همدستی نایب‌السلطنه رل منجی شاه و منجی وطن را بازی کرد. توده جماعت بی‌نظم و بی‌شعور نیمی دست خالی، نیمی چوب به دست آماده بود که به دربار بریزد. نایب‌السلطنه لباس و صورت به گل آشفته نیمه جان افتاده جرأت حرکت کردن نداشت. خود ناصرالدین شاه هراسان و سرگردان به عبث از قزاقخانه که آن همه امید به آن بسته بود، استمداد می‌نمود.^۱ جمعیت تهدیدکننده نعره می‌زد و در قصر را می‌شکست.

وکیل‌الدوله به کسان خود فرمان شلیک داد. اجساد شصت کشته مسوای زخمی شدگان، زینت افزای خیابان مجاور قصر گردید. منصب امیر تومانی و تمثال همایونی الماس نشان به این دلاور نجات دهنده شاهان مزد دست داده شده.^۲

آقابالاخان در ابتدا معین نظام لقب داشت و ریاست فوج مخصوص نایب‌السلطنه با او بود.

۱ - خوغازی رژی به علت اعطای امتیاز تنباکو به کمپانی انگلیسی رژی برانگیخته شده بود. با اینکه قزاقخانه برای آن تأسیس شده بود که محافظ جان شاه و خانواده او و نگهبان کاخهای سلطنتی باشد، فرمانده قزاقخانه برای نشان دادن مراتب نارضایی دولت روسیه از اعطای امتیاز رژی به یک کمپانی انگلیسی از مداخله در اوضاع خودداری کرد و در قزاقخانه را بست و درخواستهای مکرر شاه را بلاجواب گذاشت.

دوستعلی خان معیرالممالک و کسانی امثال او، علیرغم این موارد بی‌اعتنایی روسها به ناصرالدین شاه و تحقیر او و با وجود اینکه روسها یک سیاست نظامی خشن و سرکوب‌گرانه در ایران داشتند و بنا به نوشته‌های کاساکوفسکی همه رجال ایران را فاسد و بی‌شخصیت و بی‌ارزش می‌دانستند، از رفت و آمدها و معاشرتهای گردیلماتیک و فرماندهان قزاق روسیه در ایران به خانه‌های فاجاریان با تفاخر یاد می‌کنند و چنین وانمود می‌نمایند که تزار و مأمورین سیاسی و نظامی او احترام زیادی برای پادشاهان قاجار و رجال ایران قائل بودند.

۲ - کلنل کاساکوفسکی - همان کتاب - صص ۱۹۲ - ۱۹۱.

فرمانده قزاقخانه در سال ۱۳۰۹ ه. ق کلنل شنه اور بود. ژنرال حمزه پسیان پدر آقای نجفقلی پسیان روزنامه‌نگار کهن و دوست نویسنده کتاب در یادداشت‌های خود [زیرچاپ] شرح مفصلی درباره این کلنل روسی نوشته است که بزودی منتشر خواهد شد.

لازم به یادآوری است که آقابالاخان در دوران پس از ناصرالدین شاه با حمایت حامی خود نایب‌السلطنه مدتی به مقام ریاست و وزارت نظمی [شهربانی] رسید و چون گزارشهایی از مزاحمت‌های او برای بانوان و حتی زنان نه چندان خوشنام به شاه می‌رسید، او را برکنار کرد. در دوران سلطنت محمدعلی شاه، مدتی حکمران گیلان بود و در محرم سال ۱۳۲۷ ه. ش در آن شهر به دست آزادیخواهان و مشروطه‌خواهان به قتل رسید. گرجی‌ها که به مساعدت مشروطه‌خواهان آمده بودند، محل اقامت حاکم گیلان را با بمب دستی (نارنجک) منفجر کردند و به آتش کشیدند و عده‌ای از قزاقهای اهرامی با او و گماشتگانش را کشتند.

البته محل قتل سردار افخم در باغ مدیریه و در خانه یکی از ثروتمندان گیلان بود که سردار در ایام محرم مست و نسیمه‌مدهوش پس از خوردن یک ناهار چرب و نرم سرگرم بازی ورق بود و حمله ناگهانی مشروطه‌خواهان که میرزا کوچک خان و سردار محیی هم در میان آنها بودند، چرت او را پسراند و شلیک چند گلوله به زندگی‌اش خاتمه داد.

قهرمان میرزا عین السلطنه در مورد این فوج که روز بازگشت ناصرالدین شاه از سفر فرنگ در ماه صفر سال ۱۳۰۷ به استقبال شاه در خیابان صف کشیده بود، می نویسد:

«فوج مخصوص که دست مسعین نظام است و دو هزار نفر است، تمام صاحب منصبهای آنها کلاهخود بر سر و پَرقرمزی مثل سوارهای فرنگ از بالای کلاه افشان ریخته شده بود و تمام سربازها با کلاهخود بر سر و لباس قشنگی که پوشیده بودند، تعریف داشت.»^۱

عین السلطنه در نوبتی دیگر در مورد آقا بالاخان می نویسد:

«درشکه‌ای از پشت سر رسید، وکیل الدوله بود... با وجود این همه کار و شغل، باز از دنیا و وضع زمانه گله داشت و حال آنکه چندین کار دولتی و تمام کارهای شخصی حضرت نایب السلطنه با اوست. بدون صلاح او آقا آب نمی خورد. هر کارش را کسی داشت که به مراتب از حالای این محترمتر و معتبرتر بود. وکیل الدوله، عزیز السلطان نایب السلطنه است. هر چه اعلیحضرت به عزیز السلطان عشق دارند به همان درجه آقا [نایب السلطنه] با این دارد.»^۲

علاوه بر امیریه، کامران میرزا در شمیران، در محلی که بعدها موسوم به کامرانیه شد و امروز نیز به همان نام خوانده شده در شرق تهریش و جنوب نیاوران قرار دارد، قصر و باغی موسوم به کامرانیه ساخت که بنا به نوشته شاهزاده قهرمان میرزا عین السلطنه پسر عبدالصمد میرزا عزالدوله: «باغ کامرانیه آنقدر مصفا بود که حساب نداشت. دو باغبان فرنگی دارد و بیست و پنج باغبان ایرانی. بسیار قشنگ است.»^۳

ساموئل گرین ویلر بنجامین نخستین وزیر مختار آمریکا در ایران که بین سالهای ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵ میلادی در ایران اقامت داشته تصویری از عمارت کامرانیه که آن را یکی از عمارات باشکوه شمیران خوانده گرفته و نوشته که اقامتگاه تابستانی کامران میرزا نایب السلطنه است. او این عکس را در کتاب خود به چاپ رسانده و اشاره به باغ قشنگ کامرانیه کرده است.^۴

۱ - عین السلطنه: روزنامه خاطرات - جلد اول - پیشین - ص ۲۴۳.

۲ - عین السلطنه: روزنامه خاطرات - جلد اول - ص ۷۹۱.

۳ - حسین السلطنه: روزنامه خاطرات - پیشین - ص ۲۱۴ - یادداشت مربوط به روز ۱۸ ذی القعدة سال ۱۳۰۶ ه. ق.

۴ - ایران و ایرانیان: خاطرات و سفرنامه ساموئل گرین ویلر بنجامین - ترجمه اوانس خان مساعد السلطنه و ویراسته محمد حسین ذکاء الملک فروغی به اهتمام رحیم رضازاده ملک - نشر گلبانگ - ۱۳۶۳ - صص ۱۸۰ - ۱۶۷۳.

کامران میرزا اصلاً طالب جانشینی پدرش و شاه شدن نبود و به همان سرگرمی‌ها و لذاتی که داشته یعنی برگزاری مهمانی‌های باشکوه و پذیرایی از شاه و شاهزادگان و بزرگان کشور بویژه دیپلماتهای خارجی مقیم ایران از یک سو و نیز تفریح و معاشرت با زنان صیغه بی‌شماری که آرزو داشت برای او فرزند پسر بزایند و نیز خرید املاک و مستغلات بی‌شمار و گردآوری جواهر و عتیقه و اخاذی از همه طبقات بسنده می‌کرده است.

ملایمت و خوشرویی و تواضع بسیار او در دیدار با خارجیان باعث می‌شد که بیشتر آنان مانند «یوشیدا ماساهارو» ی ژاپنی و ساموئل گرین ویلر بنجامین آمریکایی در خاطرات و یادداشتهای خود از ادب و مهربانی و مهمان‌نوازی شاهزاده که البته فقط برای شاه (پدرش) و خارجیان و افرادی بود که کامران میرزا به آنان به دلیلی نیاز داشته است، قدردانی کنند:

«حضرت والا نایب السلطنه کامران میرزا، فرزند سیم اعلیحضرت شاه است و در تهران اقامت دارد و وزارت جنگ و حکومت شهر تهران در دست اوست. بنابراین دائماً در خدمت اعلیحضرت همایونی باقی و برقرار است. چون قشون و اداره امور پایتخت در دست نایب السلطنه است، اگر مسأله جلوس سلطنت به عهده خود اولاد اعلیحضرت شاه و سرنیزه‌ها و طلای خارجه نبود، نایب السلطنه برای ادعای سلطنت مدعی خطرناکی می‌شد. همچنین اگر شخصی می‌بود با عزم جزم و صلابت رأی و مقاصد دوراندیشی می‌داشت، می‌توانست با برادران خود همسری کند ولی حضرت والا نایب السلطنه، که جوانی است با ملاحظت و خوش صورت و با رفتار پسندیده و مهربان و در امور مهمان‌نوازی ماهر، ظاهراً هیچ این قسم خیالات ندارد و به شخصی می‌ماند که نمی‌خواهد برخلاف سرنوشت و تقدیر خود معارضه کند. بلکه بهتر می‌داند به خوشی امر مقدر را قبول کند؛ مع هذا، هیچ شخصی نمی‌تواند به طور اطمینان اظهار کند که او یا مستشاران او هیچ قسم خیالی برای آینده ندارند بلکه از روی مهارت آن را مستور می‌کنند.

ما بین این سه شاهزاده [منظور مظفرالدین میرزا، سلطان مسعود میرزا ظل السلطان، کامران میرزا] هیچ محبتی در کار نیست. بعضی حکایت می‌کنند و می‌گویند وقتی ظل السلطان در تهران بود، برادرش نایب السلطنه روزی او را به ناهار مهمان کرد، مسلم است که مهمانی بسیار عالی و با شکوهی فراهم آورد ولی برادر متکبر او به طور تحقیر اظهار کرد، که من عادت ندارم در ظرفی جز ظرف نقره و طلا غذا بخورم و دست به غذا

دراز نکرد و به نوکرهای خود امر نمود که [بروند و] برای او ظرف خود را از عمارت بیاورند. برادر کوچک، از حیث صغر سن و شأن مجبور شد که متحمل این حرکت بی معنی برادر خود بشود.^۱

کامران میرزا پس از برکناری بارآخر میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار قزوینی، زمام مهم نظام یعنی ارتش را عهده‌دار شد و در طول مدت قریب به شانزده سالی که وزارت جنگ را برعهده با کفایت خود داشت، چنان شیرازه آن را از هم پاشید و چنان ضربات سهمگینی بر بنیاد قشون ایران وارد ساخت که در اواخر دوران قاجار بجز قوای قلیل‌العدد و منظم و منضبط قزاقخانه^۲ که زیر نظر فرماندهان مشاق روسیه تزاری بود، از افواج و دسته‌های نظامی سابق جز اسکلت و شبح چیزی باقی نماند و چه در داخل و چه در خارج از کشور از قشون ایران به استهزا و تحقیر یاد می‌شد.

قشون ایران در دوره ناصرالدین شاه پس از تحمل یک شکست سخت از نیروهای بریتانیایی در جنوب ایران، در حدود سال ۱۲۷۲ ه. ق و نیز شکست و از هم پاشیدگی در جریان لشکرکشی به سوی مرو که چند سال بعد روی داد، حالت جنگاوری و دفاعی خود را از دست داد و کوششهای همه جانبه میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم بین سالهای ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۵ که تلاش می‌کرد شاید قشونی شبیه قشون عثمانی در ایران به وجود آورد، به هیچ جا نرسید.^۳ یکی از معایب اخلاقی کامران میرزا که هم زین‌العابدین مراغه‌ای نویسنده کتاب «سفرنامه ابراهیم‌بیگ» و هم کلنل مشاق روس کاساکوفسکی آخرین فرمانده قزاقخانه در دوران سلطنت

۱ - پنجامین: ایران و ایرانیان - پیشین - صص ۲۴۴ - ۲۴۳.

۲ - حدود ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ تن و حداکثر ۱۵۰۰ تن با همه خدمه و ابوابجمعی.

۳ - مشیرالدوله تعدادی سلاح سبک از دولت آلمان خریداری کرد و یک کارخانه توپ‌ریزی که می‌توانست لوله توپ بریزد، تأسیس کرد. قهرمان میرزا سالور، در یادداشت‌های خود به توپهای ساخت این کارخانه کوچک توپ‌ریزی اشاره می‌کند. مشیرالدوله کلاه کوتاه، فرنج و شلوار چسبان برای صاحب منصبان ابداع کرد. در دارالصنایع نشانهای نظامی و مدال و ساز و برگ ساخته می‌شد. اتریشی‌ها نظام اتریشی و روسها قزاقخانه را در نظام ایران تأسیس کردند اما در مجموع، آن فعالیتها به هیچ انجامید و در دو دهه بعدی کامران میرزا همه آن تلاشها را به باد داد.

جورج کرزون در کتاب خود به نام «ایران و قضیه ایران» فهرست فرضی نیروی نظامی ایران را که در سالنامه رسمی ۲۰۰،۰۰۰ نفر صورت داده شده بود، خیالی دانسته از ۹۰،۳۹۲ نفر نیروهای قابل احضار پیاده نظام و توپخانه و اتریشی و بومی و زنبورکچی و سوارهای نیمه‌منظم و سوارهای بومی و نیز ۲۳،۸۸۹ تن نیروهای آماده مسلح زیر پرچم، با حذف کل گزارشهای مخلوط و صورت‌سازی‌ها، جمع کل قوای نظامی ایران در اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه را فقط ۳۰،۰۰۰ نفر می‌داند (صص ۷۴۹ - ۷۴۸، جلد اول).

ناصرالدین شاه اشاره ظریف و زنده‌ای به آن کرده‌اند، حمایت و ارتقاء پسران کم سن و سال خوشرویی بود که در هجده سالگی به درجات افسری ارشد نائل می‌شدند و در ۲۵ سالگی امیرتومان و سردار می‌گردیدند.^۱

بنا به اشاره گزنده مهدی خان ممتحن الدوله شقاقی، یکی از جوانان تحصیلکرده ایرانی در فرانسه که از یک مدرسه عالی فنی در پاریس فارغ‌التحصیل شده و به ایران بازگشته و در دستگاه سلطنت و دولت او را زیاد به بازی نمی‌گرفتند، مشیرالدوله قزوینی سپهسالار، که او نیز به این خصیلت معتاد و مبتلا بود و خوبرویان را مورد حمایت قرار می‌داد اما نه با شتاب و مهارت گسیختگی دوران کامران میرزا، به ایشان درجات بالای نظامی اعطا می‌کرد.^۲ جرج ن. کرزون که در آخر دهه ۱۸۸۰ (قرن نوزدهم) از ایران دیدن کرد و شغل او در آن زمان خبرنگار روزنامه تایمز لندن بود، در دیدار با کامران میرزا بیشتر از تنومندی هیکل وی و اینکه راه کسب ثروت را بخوبی یاد گرفته، سخن رانده و چنین نوشته است:

«سومین فرزند ارشد شاه کامران میرزا است که بیشتر با لقب نایب السلطنه شهرت دارد. با او نیز فرصت مصاحبه‌ای داشتم. او اکنون وزیر جنگ و فرمانده قشون ایران و حاکم تهران است و سی و پنج سال دارد که نسبت به سن و سال خود بی‌اندازه تنومند است. با آنکه شهرت دارد که فرزند محبوب شاه و جوانی دوست‌داشتنی است، عاری از نفوذ سیاسی است و غیر از ابهتی که به درجه نظامی او وابسته است در زندگی عمومی ایران نقشی برعهده ندارد و تنها فرزند شاه است که قدری فرانسه حرف می‌زند و می‌تواند بدون کمک مترجم گفت و شنودی بکند و معروف است که وی از برادر ارشد خود ظل [السلطان] خیلی می‌ترسد و با او اصلاً روابط حسنه ندارد.

این شاهزاده صاحب قصری عالی در تهران و یکی هم در بیلاق است و باغ وصل به

۱ - نگاه کنید به سفرنامه ابراهیم بیگ و نیز خاطرات کلنل کلساکوفسکی.

ابراهیم بیگ که یک ایرانی غیرتمند ساکن مصر است، پس از رسیدن به ایران ضمن پرس و جو دربارهٔ حیل انحطاط و عقب‌ماندگی کشور از سه وزیر تقاضای ملاقات می‌کند که یکی از آنان وزیر جنگ است. ابراهیم بیگ از دیدن ژنرال و سرهنگان جوان و خوشروی و گلگون‌چهره در دیوان جنگ در دفتر جناب وزیر شگفت‌زده می‌شود و وقتی موضوع را با وزیر جنگ (کامران میرزا) در میان می‌گذارد، کامران میرزا که انتظار گستاخی و فضولی تا این حد را ندارد، دستور مضروب و غارت کردن او را می‌دهد. فرانشان ابراهیم بیگ را بشدت کوبیده منکوب (سفرنامه ابراهیم بیگ دیده شود) کرده با مشت و لگد و توسری از پلکان پایین می‌اندازند و ساعت و کلاه و پولهایش را می‌دزدند.

۲ - خاطرات ممتحن الدوله - به کوشش ایرج افشار.

قصر شهری او را در سراسر ایران زیباترین می‌شمارند.^۱ شاهزاده به زندگانی و تجمل علاقه‌مند است و کل اسباب خانگی قصر او شاهد این تمایلات ذوقی است. سالها رسم او این بوده است که در روز تولد شاه جلسه شام باشکوهی به سبک فرانسه برای وزیران مختار بیگانه ترتیب [دهد] و در آن ضیافت تمام ظرافت ذوق و سلیقه پاریس را ارائه می‌داده است.^۲

وی در اوان جوانی با یکی از دختران حسام‌السلطنه، که حاکم خراسان و به فاتح هرات معروف بوده است، ازدواج کرد. برادر این بانو حسام‌السلطنه فعلی نماینده شاه در جشن پنجاه سالگی سلطنت ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۸۷ بود.

مخارجی که مقامات متعدد شاهزاده ایجاب می‌کند از میزان مقرری نایب‌السلطنه خیلی بیشتر است و مقداری قرض برای او باقی می‌ماند ولی در مقام نظامی برای خود راه کسب ثروت سرشاری را کشف کرده است.^۳

کرزون در پایان بخشی که به نام نایب‌السلطنه کامران میرزا اختصاص داده است، با این جملات میزان علاقه و دل‌بستگی امیرکبیر به مقام نظامی‌اش (وزارت جنگ) را بیان می‌کند: «در باره مصاحبه اینجانب با حضرت والا تنها قابل ذکر شاید این نکته باشد که اظهار می‌داشته که رژه سربازان را در میدان جنگ بزرگ دوست ندارد. چون گرد و خاکش به چشم او می‌رود.»^۴

کامران میرزا، گرچه به وضعیت واقعی نظام نمی‌رسید و نظام را روز به روز از قدرت و اعتبار و ارزش و محتوا افکنده، برعکس به ظاهرسازی علاقه و آفری داشت. یکی از ابتکارات او متداول کردن اونیفورم کوتاه اتریشی در نظام ایران بود. اعتمادالسلطنه با نفرت و انزجار از این مد لباس که ظاهر نظامیان را موهن می‌ساخت، یاد کرده تعجب می‌کرد چرا کامران میرزا کت (فرنج) کوتاه اتریشی را که قسمت پشت و باسن شلوار نظامیان را بدون استتار در معرض دید قرار می‌داد، انتخاب کرده است.

۱ - منظور پارك اميريه كه بعدها دانشكده افسري در آنجا استقرار يافت.

۲ - به آن ضيافتها اشاره خواهيم كرد.

۳ - از طريق اعطاي درجات بي محل و بي مورد به افراد و واگذاري فوجهاي پا در هوا و گرفتن پيشکش و هديه و خدمتانه و در عين حال به جيب زدن حقوق نظاميان و سربازان.

۴ - جرج ن. کرزون: «ایران و قضیه ایران» - ترجمه غ. وحید مازندرانی - تهران - مرکز انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ جدید - ۱۳۶۲ - صص ۵۵۱ - ۵۵۲.

کت مزبور از نظر اخلاق عمومی ایرانیان بسیار زشت و زننده و خلاف اخلاق بود زیرا مردم آن دوران عادت نداشتند کت کوتاه بپوشند.

کاساکوفسکی در مورد این نوع اونیفورم نظامی که باعث تمسخر مردم و روحانیون می‌شد، می‌نویسد:

«[برای سلام] از هر قسمت ارتش فقط دسته‌ای از خوش‌پزترین و خوش‌پوش‌ترین آنها انتخاب می‌شود ولی خوش‌پوش به که می‌گویند؟ به طور کلی پوشیدن لباس کوتاه دور از ادب به شمار می‌آید. بنابراین نیم تنه کوتاه اتریشی آن هم با درز پشتش از کمر به بالا که پیراهنهای چرک را از پشت نمایان می‌سازد، سبب تمسخر مردم بخصوص روحانیون می‌شود.

برای رفع این خلاف ادب سربازان چاک پشت نیم تنه نظامی را با نخ سفید لحاف‌دوزی درز می‌گیرند و در زیر آن سرداری رنگارنگ به تن می‌کنند. بعضی از اوقات واگنرخان [مسیو واگنر یا واگنرخان مستشار اتریشی مشق پیاده نظام] موفق می‌شود سربازی را که در راه برخورد کرده، وادار کند که دامن سرداری را در زیر شلوار جمع کند. آن وقت منظره تماشایی‌تر می‌شود. شلوار به مانند بادکنک پف می‌کند و در راه رفتن به راست و به چپ می‌غلطد. در زیر لباس فرم معمولاً چندین ملبوس مختلف از جلیقه و تریکو و نیم‌تنه و سرداری می‌پوشند، حتی (بخصوص در مواقعی که سرباز برای دو سه روز از شهر خارج می‌شود) دو سه نیم‌تنه نظامی روی هم می‌پوشند تا در غیبت آنان رفقایشان لباسشان را نددزدند و در بازار نفروشدند. همین معامله را با شلوار می‌کنند یعنی سه چهار شلوار روی هم می‌پوشند که در سربازخانه نمادند. ضمناً اول آنکه بلندتر است و روی آن یکی کوتاهتر و از همه کوتاهتر را بر روی همه به پا می‌کنند.

بدیهی است که پس از زورچپان کردن تل لباس زیر بر روی هم، سرباز نمی‌تواند لباس رویین را سراسر تکمه کند. این است که از هفت تکمه فرم اتریشی فقط دو سه تکمه بسته است و از فواصل آن لباسهای زیرین پلق زده کسی هم بدان اهمیت نمی‌دهد.^۱

اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود اشارات فراوانی به کارهای نایب‌السلطنه دارد که از فحوای آن اشارات می‌توان آگاه شد کامران میرزا درس فرانسه می‌خواند و یکی از استادان او

اعتمادالسلطنه بود. در اوایل کار با سپهسالار همکاری داشت و امور نظام را از او می‌آموخت. در دربار امور تشریفاتی را عهده‌دار بود، مذاکره با سفرای خارجی و مهمانان مهم، حضور در مراسم ختم رجال به نمایندگی از سوی پدرش و برچیدن ختمها و به حضور پدر بردن پسران و بستگان رجال متوفی از وظایف او بود. هر نوع شغلی را اگر منفعت مالی داشت، به اصرار از پدر خود می‌گرفت از جمله احتساب (شهرداری) را، وی مورد تنفر ظل‌السلطان بود که او را کودک می‌نامید. شاه به علت اینکه او بی‌رویه نشان شیر و خورشید به این و آن می‌داد، حق اعطای نشان را از او گرفت و به میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه داد. و نیز آگاه می‌شویم کار شلاق زدن مستخدمین خاطی دربار با کامران میرزا بود. میان او و ظل‌السلطان رقابت و اختلاف شدیدی بر سر وزارت جنگ جریان داشت. ظل‌السلطان سعی می‌کرد بی‌قابلیتی او را به شاه مدلل و آشکار کرده وزارت جنگ را از او بگیرد اما شاه با اینکه گهگاه بعضی از افواج ولایات را از کامران میرزا گرفته به ظل‌السلطان می‌سپرد، مایل نبود ظل‌السلطان سپهسالار و وزیر جنگ شود زیرا از داعیه‌های جاه‌طلبی و پشت‌گرمی‌اش به انگلیسی‌ها نگران بود. اعتمادالسلطنه در ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ در یادداشتهای خود نوشت:

«از همه عجیب‌تر یکصد سرباز از فوج اصفهان که قراول مخصوص شاهزاده [هستند] و با خود آورده‌اند با لباس بسیار ممتاز از پارچه ایران و کلاه خود پروس ملبس بودند. شاه لدی‌الورود حکم داد که این یکصد سرباز مشق کنند و کردند. بهتر از اغلب سربازهای طرز اثریشی که سپهسالار مرحوم و نایب‌السلطنه تربیت کرده‌اند و متجاوز از دو کرویر پول ایران به مصرف آنها رساندند. خیلی اسباب خوشحالی شاه شد و به حدی تمجید کرد که مافوق نداشت و در ضمن پیشکش که به جهت شاه گذاشته بود، یک دست لباس سربازی و یک کلاه خود بود که شاه به ناصرالملک خلعت داد. نایب‌السلطنه امروز یقین کرد که دیر یا زود وزارت جنگ از دست او خواهد رفت و به ظل‌السلطان تعلق خواهد گرفت و به چشم بخل و حسد و تغیر نگاه می‌کرد. بسیار به ایشان بدگذشت.»^۱

نایب‌السلطنه سعی داشت تمام کارهای سپهسالار مشیرالدوله را پس از مرگ او تقلید کند؛ از این رو در روز مولود شاه یعنی ۶ صفر هر سال، در باب همایون آتش‌بازی به راه می‌انداخت و ضیافت مفصلی ترتیب می‌داد. با این همه شاه از بی‌لیاقتی او و رشوه‌خواری و منصب

فروشی اش ناراضی بود. یک روز شاه در حضور همه درباریان به او گفت: «امسال هم تو را مهلت دادم. اگر قشون مرا مرتب نکردی، سال دیگر معزولی. دیگر گریه و ندبه هم چاره نخواهد کرد.» معلوم شد نایب السلطنه حضور شاه گریه کرده بود.^۱

در حالی که کامران میرزا قشون ایران را روی به قهقرا می برد، ظل السلطان این امتیاز را نسبت به این برادر کوچکتر خود داشت که با سپاهی ۲۱ هزار نفره و خوب تربیت کرده، نظم و امنیت را در ایالات و ولایات زیر فرمان خود برقرار می کرد و در مواقع لزوم با تدبیر و تهیه و پنخش پول بین متنفذین از هر گونه شورش و بلوایی جلوگیری می نمود.

ظل السلطان از بسیاری جهات بر کامران میرزای دُرْدانه ترسوی ضعیف النفس شهوتران بی دل و جرأت برتری داشت و کسانی از بیگانگان که به اصفهان قدم می نهادند، تحت تأثیر امنیت و آرامش آنجا قرار می گرفتند زیرا همه از ظل السلطان می ترسیدند. به همین علت نام او در بیشتر سفرنامه های اروپاییان آمده است.

مثلاً اگوست لاکوآ دو ویلمورن Auguste Lacoïn de Vilmorin سیاح فرانسوی در کتاب خود زیر عنوان «از پاریس تا بمبئی از طریق ایران» فصولی را به ولیعهد ایران مظفرالدین میرزا و نیز ظل السلطان اختصاص داده است و درباره ظل السلطان، مصاحبه با او و همچنین افسران و سربازان وی و لباس مخصوص آنها مطالبی ذکر کرده است. سفر وی در آخرین سالهای قرن نوزدهم انجام شده است. مادام دیولافوا Dieulafoy نیز صفحات مشبمی از سفرنامه خود بین فصل دوازدهم تا فصل هجدهم از صفحات ۲۱۵ تا ۳۴۸ را به اصفهان و ظل السلطان اختصاص داده است. ارنست هولستر یادداشتهای مبسوط همراه با چند صد عکس بدیع درباره اصفهان تحت فرمانروایی ظل السلطان از خود به یادگار گذارده است.

دهها تن دیگر مطالبی راجع به ظل السلطان نوشته اند. نباید از خاطر برد که ظل السلطان در عین قساوت قلب، تندخویی، خونریزی، سببیت و حس خشونت و غارتگری خود، در عین حال مرد فرهنگ پروری نیز بوده است و تعداد زیادی کتاب تألیف یا منظومه یا ترجمه به توصیه و سفارش و حمایت او نوشته یا سروده یا ترجمه شد که در کتابخانه سلطنتی اصفهان باقی مانده و اینک در کتابخانه عمومی اصفهان نگهداری می شود. کامران میرزا برخلاف برادرش بیشتر اهل ظاهر سازی و تملق بود.

در همان سال اعتماد السلطنه طرفه حکایتی از ظاهر سازی های او روایت کرده است:

۱ - یادداشت ۱۷ جمادی الثانی سال ۱۳۰۱ - «روزنامه خاطرات» - اعتماد السلطنه - ص ۲۹۳.

«شنیدم روزی که شاه سربازخانه نایب‌السلطنه رفته بود، هشتاد تومان، نایب‌السلطنه ادکلون [ادوکلن] Eau de Cologne که از عطریات فرنگی است، خریده بود، به در و دیوار سربازخانه زده است. گل و بلبل زیاد حاضر کرده بود.»^۱
در سالهای پایانی سلطنت ناصرالدین شاه، نظام به قدری بی‌ارج و بی‌قرب شده بود و طوری نظامیان از نایب‌السلطنه ناراضی بودند که:

«شاهزاده جهانسوز میرزا که امیرنویان‌خانه حضرت والا [عزالدوله عبدالصمد میرزا برادر ناصرالدین شاه] بود، قسم می‌خورد که از بس نایب‌السلطنه مردم را اذیت کرده و رنجانیده، تماماً منتظرند که عزیزالسلطان امیرتوپخانه شود و از لج آقا به پست‌ترین مردم راضی شده، لباسهای نظامی را پوشیده تابینی [سرباز ساده] او را بکنند و اولین کسی که لباس نظام خودش را که چندین سال است در صندوق گذاشته خاک می‌خورد بیرون آورده بپوشد من هستم.»^۲

بی‌کفایتی کامران میرزا و رفتار زشت و توهین‌آمیز او با مردم باعث می‌شد که هر روز ماجراهایی روی دهد:

«امین‌السلطان نقل می‌کرد چند روز قبل رعایای کرمان به عرض آمده بودند که سیل دهات ما را خراب کرده تخفیف خواسته بودند. نایب‌السلطنه در مجلس خنده کرده بود به وضع عرض و لهجه آنها. کرمانی‌ها گفته بودند خنده کار اطفال است، گریه مال رعیت! آغامحمدخان صاحب این تخت، شهر کرمان را خراب کرد و ما گریه نکردیم، حال گریه می‌کنیم که عرض حالی داریم و شما خنده می‌کنید!»^۳

«دیروز که شاه از شهر مراجعت به عشرت آباد می‌فرمودند، قریب هزار نفر زن سر راه شاه را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان می‌کردند. شاه به نایب‌السلطنه تنغیر زیاد فرمودند.»^۴

بی‌لیاقتی کامران میرزا، بی‌حالی ولیعهد و تجاوز ظل‌السلطان چنان از حد گذشته بود که شاه در دهه آخر سلطنت خود یک بار به خیال افتاده بود «هر سه برادر را مسلوب‌الاختیار» کند و

۱ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - پیشین - یادداشت روز ۲۰ رجب ۱۲۹۹ هـ. ق. - ص ۱۷۶ کتاب.

۲ - عین‌السلطنه قهرمان میرزا: روزنامه خاطرات - یادداشت سوم ذیحجه سال ۱۳۱۲ هـ. ق.

۳ - اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» - یادداشت روز ۱۳ ذی‌الحجه الحرام سال ۱۳۰۲ هـ. ق. - صفحه ۳۸۶ کتاب - پیشین.

۴ - اعتمادالسلطنه: همان - ۱۷ ذی‌الحجه الحرام ۱۳۰۲ هـ. ق. - ص ۳۸۷ کتاب - پیشین.

فکر بکر و محکمی در اصلاح دوایر امور دولت بنماید.

کامران میرزا ضمن تأیید و تصدیق فرمایشات پدر خود و بی‌انتظامی امور قشون و مفساد عمل پیشنهاد کرد:

«یک صاحب منصب بزرگ با اتباع و اصحابی که لازم است از فرنگستان بیاورند امور قشون ایران را مرتب کند. من به همه قسم، تابع و مطیع او بشوم و در این امتحان معلوم کنند که شخص من مانع و مخل کار نیست.»^۱

البته این مذاکرات و فکر بدیع دنبال نشد و تفریحات روزانه شاه و سفر او به شهرستانک، ماجرا را از ذهن شاه دور کرد.

نتیجه فرمانروایی بی‌چون و چرا و تمام و کمال نایب‌السلطنه بر کلیه امور نظامی و انتظامی یعنی وزارت جنگ، سپهسالاری و فرماندهی کل قوا، حکومت تهران، وزارت نظمی و پلیس، در آخرین سال سلطنت پدرش سلطان صاحبقران، در سطور زیر تجلی می‌کند.

«... در طهران [تهران] که کرسی مملکت است هرج و مرج، بی‌نظمی و دزدی و گرانی بدتر و سخت‌تر از همه جاست، خداوند وجود مبارک پادشاه را حفظ کند و رجال دولتش را در امورات بیشتر مواظبت فرماید تا رفع این فتنه‌ها را به حسن تدبیر و با کمال جلادت و قوت بفرماید.

نایب‌السلطنه در این حیص و بیص به جهت تفرج و خوش‌گذرانی و گرفتن چند صیغه تازه به النگه [ارنگه] تشریف برده‌اند که از آنجا [به] شهرستانک بیایند.»^۲

نایب‌السلطنه علاقه زیادی به صیغه گرفتن داشته است و از هر ممری برای تأمین مخارج زندگی این صیغه‌ها استفاده می‌کرده است.

اعتمادالسلطنه در آخرین سال حیات خود با شگفتی نوشت:

«دیدنی از خان محقق کردم ... می‌گفت از قول برادرش مشیرخلوت، که بندگان همایون ملتفت شده‌اند که سالی چندین هزار تومان حضرت والای نایب‌السلطنه از خزانه دولت بیهوده به مردم به اسم جیره علیق موجب می‌دهند، من جمله عبدی‌خان رقا، علی‌آقای بزاز و از این قبیل بندگان همایون. قطع این جیره‌های بی‌مأخذ را فرموده‌اند. حضرت والا قهر کرده‌اند و بعد عریضه نوشته بودند: حالا که از مردم این را

۱- امین‌الدوله: خاطرات سیاسی - پیشین - صص ۱۰۵-۱۰۴.

۲- اعتمادالسلطنه: «روزنامه خاطرات» - یادداشت ۲۹ صفر سال ۱۳۱۳ ه.ق - ص ۱۰۲۷.

قطع کرده‌اید، چون من عیال وار شده‌ام و صیغه زیادی دارم و منافع و مواجیم کفایت این مخارج را نمی‌کند، این مبلغ گزاف را به شخص من مدد معاش بدهید. بندگان همایون هم بی‌چون و چرا التفات فرموده‌اند اما بعد حضرت صدارت مجدداً برگردانده‌اند.^۱

کامران میرزا علاوه بر تصدی مقامات مهم و پرمنفعتی چون وزارت جنگ، سپهسالاری قشون^۲، حکومت دارالخلافه تهران، حکومت استرآباد، حکومت مازندران، حکومت قم و کاشان، ریاست احتساب [شهرداری]، نظمیّه تهران را که وزارتخانه‌ای بود و یک نفر مهاجر ایتالیایی تبعه اتریش موسوم به کنت مونت‌فورت اداره آن را عهده‌دار بود، زیر نظارت فائقه خود داشت و از طریق تصدی این مقام نیز اخاذی‌هایی می‌کرد. یکی دیگر از اقدامات کامران میرزا راه انداختن یک نظام خبررسانی و خفیه‌نگاری و جاسوسی از طریق نظمیّه تهران بود که بیشتر اخبار فسق و فجور و مجالس شبانه و فساد و فحشای رجال و خانواده‌های آنان را به اطلاع شاه می‌رساند.

امین‌الدوله در این مورد می‌نویسد:

«... در این فن دستگاه حکومت تهران یعنی دایره نایب‌السلطنه صاحب قصب‌السبق و حائره قدح و معلی شد. به خبرهای دروغ و باطیل بی‌حقیقت ناموس و اعتبار مردم را در نظر شاه ضایع و خلق را در پیش فرمانده خود پست و خفیف می‌کردند. از طرفی هم ذکر این مطالب شأن و عظم گناه و قباحیت بدکاری و فسق را از نظر پادشاه می‌برد. از اینجا اخلاق کریمه و صفات معدوحه و فضایل وجود ناصرالدین‌شاه بنای پستی و سستی گرفت. قید و اعتنایی که به محافظه ناموس داشتند، نقصان پذیرفت، همه خلق را به یک چشم دیده فاجر و فاسد، معیوب و ضایع شناختند، و از آنها که فی‌الحقیقه معیوب

۱ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۱۸ رجب سال ۱۳۱۳ ه. ق. - ص ۱۵۵ کتاب - پیشین.
 ۲ - بنا به تصریح امین‌الدوله، وقتی سپهسالار قزوینی مشیرالدوله از کار برکنار شد و او را برای رفع غائله شیخ عبیدالله کُرد به آذربایجان فرستادند، کامران میرزا به نیابت از شاه اداره امور نظام یعنی قشون را در سال ۱۲۹۷ ه. ق. عهده‌دار شد و او میل فراوان داشت که سپهسالار در تبریز بماند و به تهران نیاید اما سپهسالار دیگر مورد علاقه شاه نبود و پس از اینکه غائله شیخ عبیدالله خاتمه یافت، به حکمرانی و والیگری خراسان رفت و در آنجا بر اثر بیماری و به یک شایعه بر اثر مسمومیت به دست عمال شاه (این بعید به نظر می‌رسد) فوت کرد و سن او بیش از ۴۸ سال نبود. سپهسالار علی‌رغم ذمایم اخلاقی و دست چسبناک، لیاقت و حسن خدمت و دیپلماسی داشت که کامران میرزا از آن امتیازات بی‌بهره بود. کامران میرزا پس از فوت سپهسالار به تمام معنی در امور قشون اختیاردار شد و شاه به دلیل تفریحات و شکار و زنبارگی در امور قشون جز آمدن به تماشای رژه و تیراندازی و جنگ هفت لشکر کاری نمی‌کرد.

و بدکار بودند، اعراض نکردند.^۱

مردی ایتالیایی که تصدی امور پلیس تهران را به عهده گرفت، از مردم ناپل بود و سفارشنامه‌ای از کنت گرنویل مهماندار شاه در سفر دومش در اتریش به همراه داشت. در مورد اداره نظمیه و پلیس تهران امین الدوله نوشت:

«دستگاه پلیس که بالمناسبه به حکومت تهران و دایره نایب السلطنه مربوط بود، مظهرالعجایب و مایه حیرت عمومی شد. این شخص غریب [کنت مونت فورت] که به زبان و عادات مملکت آگاهی نداشت، در نظر اول همه را شناخت و چنان به سبک شاه و سلیقه نایب السلطنه آشنا شد و به ظاهر سازی و حقه بازی و نیرنگ و فنون با هر طبقه برآمد که مردم بومی و بلند نمی توانستند. طوری راه تعدی و ستم و مداخل و منافع حرام را آموخت که هیچ ایرانی به گردش نمی رسید. از سکوت و صبر و تحمل و بردباری ایرانیان بیشتر تعجب باید کرد که این دستگاه شعوزه در طهران [تهران] باز بود، مال مردم به سرفقت می رفت و شاید بیشتر آن در دایره پلیس حمل و هضم می شد. مردم را به بهانه جویی می گرفتند و جزای نقدیه از عواید مشروعه بود. محترمین را به غیر حق متعرض می شدند و دادرسی نداشتند.

زنهای مسلمانان را به محبس پلیس می کشیدند، در زجر و شکنجه جانها تلف می شدند. نه از طرف دولت پرسش بود، نه علمای اعلام نهی از منکر می کردند، و نه مردم به صدا می آمدند.^۲

کامران میوزا مانند برادر ارشد اعیانی خود مسعود میرزا ظل السلطان مبتلا به بیماری نقرس بود.

بیماری نقرس که از ابتدای جوانی او را آزار می داد، در سالهای نزدیک به سالمندی آنقدر عاجزش کرده بود که باعث می شد گاهی دستور دهد فراشان و غلامان و پیشخدمتان «آقا» را بغل کنند و این سو و آن سو ببرند.

در شعبان سال ۱۳۱۵ ه. ق برای رفع کدورت میان نایب السلطنه و برادرش مظفرالدین میرزا ولیعهد، دختر او ملکه جهان خانم را برای محمدعلی میرزا اعتضاد السلطنه پسر ولیعهد عقد

۱- امین الدوله: «خاطرات سیاسی» - به کوشش دکتر حافظ فرمانفرمایان - تهران - امیرکبیر ۱۳۵۵ - ص ۲۹.

۲- امین الدوله: «خاطرات سیاسی» - ص ۵۶.

کردند.^۱

محمدعلی میرزا پسر ولیعهد در تبریز بود و ملکه جهان در تهران. یکی از شاهدان مجلس عقدکنان سالها بعد درباره این مجلس چنین نوشت:^۲

«مهمانی دیگری سرگرفت. در این مهمانی ملکه جهان دختر کامران میرزا نایب‌السلطنه هم حضور داشت و همان ایام او را روانه تبریز می‌کردند. برای عروسی با محمدعلی میرزا، چنانکه آن روز کسی گوش به صحبت آنها [اهل حرم] می‌داد، چیزی جز از وجاهت ملکه جهان نمی‌شنید و او به این جهت که عروس بود و مرثی نمی‌شد، همه آرزوی دیدن او را داشتند تا اینکه بعد از ظهر مهمه پیچید که ملکه را در ایوان رو به باغ به معرض نمایش گذارده‌اند. آرزومندان زیارت او می‌توانستند بروند [و] متمتع شوند. همه می‌دویدند. من هم دویدم. یک سرداری ترمه و یک قبای مخمل گل‌برجسته، آن روز در برداشته ولی چیزی که متمایز بود فکل و کراواتی بود که مادرم به دست خودش برایم دوخته بود. آن اوقات فقط شاهزاده عزالدوله و رکن‌الدوله فکل و کراوات داشتند و از آنها گذشته فقط مخبرالدوله قبول این لباس کفر را کرده بود. با این لباس من خود را تا پای صندلی ملکه جهان رسانیده از نیم ذرع فاصله، آن وجاهت را به چشم خود دیدم. چنان در مفرز من جای گرفت که هنوز آن را به دو چشم می‌بینم.

۱- شیوه ازدواج میان فرزندان سه پسر ناصرالدین‌شاه یعنی ظل‌السلطان، مظفرالدین میرزا و کامران میرزا برای رفع اختلافات به دنبال این ازدواج سیاسی و مصلحتی متداول شد. یکی دو سال بعد هم سالارالدوله پسر کوچک مظفرالدین‌شاه، دختر ظل‌السلطان را به زنی گرفت. نگاه کنید به عین‌السلطنه سالور: روزنامه خاطرات - جلد دوم - صص ۱۲۳۲ - ۱۲۳۱. البته این ازدواجها به دلیل همخوانی نتایج خوبی نداشت. ملکه جهان اهل جادو و تقل و طلسم و از این جور بازی‌های خرافه زنانه بود. در دوران سلطنت شوهرش یک قسمت عمده از اعمال بی‌رویه محمدعلی‌شاه ناشی از کارهای خرافاتی و جاهلانه ملکه جهان بود که تمام خفیات پدرش کامران میرزا را به ارث برده بود.

استخاره‌هایی که از سوی محمدعلی‌شاه راجع به توپ بستن مجلس و کشتن مشروطه‌خواهان می‌شده است؛ بانی و مشوق آن کارها، ملکه جهان بوده است. شاهزاده علی‌قاجار یکی از آخرین بازماندگان قاجاریه در کتابی که به فرانسه نوشته اقدامات ملکه جهان را در سالهای ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ ه. ش برای جلوگیری از سقوط پسرش احمدشاه از سلطنت به تفصیل شرح داده است اما ملکه جهان علیرغم سفر به عراق و مذاکرات مفصلی که انجام داد، موفق نشد پایه‌های سلطنت احمدشاه را مستحکم کند.

ملکه جهان پس از آن به پاریس رفت و تا حدود سال ۱۳۲۶ در حومه پاریس می‌زیست و در آن سال مرد دکتر حسین فاطمی که آن روزها در پاریس بود، مقاله مبسوطی در رثای ملکه جهان نوشت که در مطبوعات تهران به چاپ رسید. ملکه جهان حدود ۲۲ سال بیشتر از شوهرش زندگی کرد.

۲- اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۲۳ شعبان سال ۱۳۱۰ ه. ق - ص ۸۵۲

ابروهای پهن که وسمه و رنگ به پهنای آن افزوده بود، چشمهای سیاه که سرمه آن را سیاه تر کرده بود، رنگ و رو زرد بود ولی سفیداب چنانکه اسمش گواهی می‌دهد، گرد سفیدی بود که مانند گچ با آب مخلوط می‌کردند و تمام صورت و گردن را با آن سفید می‌کردند، یعنی تقریباً گچ‌مالی می‌کردند. ملکه چاق و کوتاه بود، خصوصاً در آن تاریخ که سنش کمتر از ۲۰ سال بود. گویی این تضمین در وصف او بوده است:

کوزه‌گر، گر ببیند این رفتار خمره بیرون کند ز دکانش

منقلی پر از آتش آنجا بود که روی آن اسفند می‌ریختند تا آن و جاهت از چشم بد آسیب نبیند. ماشاءالله بر سر زبانها به آواز بلند جاری بود. ملکه از روی حسدلی برخاست و محو شدگان جمال او متفرق شدند.^۱

منیرالسلطنه مادر کامران میرزا، زنی بود ظاهراً مقدسه و متدین و علاقه‌مند به کلیه مراسم و تشریفات مذهبی و از کارهای خوب او که اگر تظاهر و مردم فریبی‌اش بر اخلاص و دین‌خواهی نمی‌چربیده، مایه ثواب اخروی برای وی شده است، احداث بنای مفصل با شکوهی بر مزار سید نصرالدین در مرکز شهر تهران آن روزگار و جنوب شهر تهران کنونی بوده است. در زمان رضاشاه بدون هیچ علت مهمی این بنا را خراب کردند اما پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰، وزارت معارف و اوقاف اقدام به تجدید بنای سید نصرالدین کرد و آن را از نو ساخت که اکنون موجود می‌باشد.^۲

منیرالسلطنه برادر بی‌سواد و عامی‌ای به نام محمد ابراهیم خان داشت که ابتدا معمارباشی بود و در سال ۱۲۹۹ هـ. ق لقب وزیر نظام گرفت. چون دایی کامران میرزا بود، نایب‌السلطنه وی را به حکومت تهران (استانداری) گماشت و این شخص از سوی خواهرزاده خود حکمرانی دارالخلافه تهران را عهده‌دار بود.

وی مردی بود خشن، تندخو، دست به چوب و فلک و شلاق اما ساده، و تا حدودی عادل و مردم‌دار؛ و گرچه بساط تخته و فلک او به راه بود و اغلب مراجعین را به شلاق و چوب می‌بست و عارض و معروض و ستمگر و ستم‌دیده و گناهکار و بی‌گناه از دشنامهای چارواداری و گاهی چوب و فلک او در امان نبودند اما رویهمرفته شهر را خوب اداره می‌کرد و تا حدودی مردم از او

۱ - ابوالحسن بزرگ امید، نوه دختری علیقلی خان مخبرالدوله که از سوی پدر (حاج اسماعیل اعتبارالسلطنه) از اولاد آقاخان محلاتی اول بوده است؛ «از ماست که بر ماست» - چاپ تهران - ۱۳۳۳ - بی‌ناشر - صص ۴۲ - ۴۱.

وی در دوران کودکی به حرمسرای ناصرالدین‌شاه رفت و آمد می‌کرد و خاطرات بسیار جالبی به ذهن سپرده بود.

۲ - مرحوم دکتر عیسی صدیق اعلم در کتاب خود «گذر عمر» به تجدید بنای سید نصرالدین اشاره کرده است.

رضایت داشتند.^۱

منیرالسلطنه در هنگام ورود به حرم تا حدود زیادی مورد عشق و علاقه و احترام ناصرالدین شاه بوده و به همین دلیل، موفق شده است ثروت و مستغلات زیادی برای خود و پسرش دست و پا کند. در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه که پسران او شروع به ساختن قصر و پارک برای خود کردند، کامران میرزا نیز قصر و پارک امپریه و قطعه‌ای در جنوب آن و نیز یک عمارت شهری در نزدیک ارگ برای خود تهیه کرده و گذشته از آن کاخ و بُستان کامرانیه را فراهم آورده است.^۲ اما در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، زندهای محبوبه جدید شاه تا حدودی نوک منیرالسلطنه را می‌چیدند.

«از قراری که شنیدم رعایای قریه ازگل از دست والده نایب‌السلطنه عارض شده بودند آبی که از کوه، ازگلی‌ها حق آب دارند، والده نایب‌السلطنه به بهانه غرس اشجار در دو طرف مجرای این آب، در صدد تصرف این آب و نهر بوده است. ازگلی‌ها به واسطه باغبانباشی^۳ که از صیغه‌های خیلی محبوب شاه است، عارض شده بودند و حکم شد بیشتر از سی هزار درخت مادر نایب‌السلطنه را کنده دور انداختند.»^۴

حاج سیاح محلاتی که در حدود سال ۱۳۰۸ ه. ق سروکارش به زندان و دوستاخانه نایب‌السلطنه افتاده شروع جامعی درباره این پسر و مادرش نوشته و تا حدود زیادی نقاب از چهره هر دو برداشته است. نوشتیم که کامران میرزا ثروتمنی بی حساب و کاخهای مجلل داشت. حاج سیاح حوضخانه کامران میرزا در امپریه را این چنین توصیف می‌کند:

«حوضخانه‌ای خیلی قشنگ، زمین و حریم تمام مرمر و دیوار سراپا آینه، فواره‌ها در حوض مرمر بزرگ قشنگ جاری. بعد به اتاقها و تالارها گردش دادند. ایران بیچاره

۱ - مرحوم عبدالله مستوفی نویسنده کتاب «شرح زندگانی من» یا «تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه» حکایاتی از تندخویی و اشتباهات وزیر نظام حاکم تهران در جلد اول کتاب خود نقل کرده که خواندنی است و نویسنده، خواننده را به مطالعه آن کتاب دعوت می‌کند.

۲ - «اعلیحضرت» چهارترخان» مهمان حضرت والا نایب‌السلطنه هستند. قریه معتبری است. چندی است آقا خریداری کرده و الآن سالی بیست هزار تومان اجاره می‌رود. قریب ده پانزده سنگ آب دارد. چهار شب توقف آنجاست. «عین‌السلطنه: روزنامه خاطرات» - سال ۱۳۱۳ - جلد اول - پیشین - صفحه ۸۶۰

۳ - زن روستایی بسیار زیبا و خوش چشم و ابرویی که دختر باغبان تجریشی بوده و شاه پس از صیغه کردن او دلباخته خواهر دوازده ساله‌اش! ماه رخسار خانم هم شد اما فاطمه خانم تا شاه زنده بود نگذاشت شاه خواهر او را هم صیغه کند. شرح آن به تفصیل خواهد آمد.

۴ - روزنامه اعتمادالسلطنه - یادداشت ۷ ذیقعدہ سال ۱۳۱۱ ه. ق - حصص ۹۵۵ - ۹۵۴.

کرورها پولش به این بناها و تجملات اعلاى فرنگ صرف شده که تا ابد به احدی فایده ندارد. در تالار بزرگ صورت شاهان و شاهزادگان بزرگ قاجاریه مخصوصاً در صدر صورت ناصرالدین شاه در برابر آن صورت کامران میرزا، باغ هم وسیع و شاداب و خیلی باصفا.^۱

برای اینکه به وضعیت بهداشت عمومی در آن زمان و علل بروز بیماری‌های عفونی و همه گیر نظیر وبا پی ببرید، گفتنی است که در چنین عمارت و چنین بستان باصفا و شادابی که مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک در وصف زیبایی و طراوت و عظمت آن و سرسبزی باغ امیریه سطور زیادی را سیاه می‌کند، مستراح وجود نداشت و یا لااقل فقط برای کامران میرزا و مادر و زنهایش مستراح ساخته بودند و دیگران یعنی نظامیان و زندانیانی از قبیل حاج سیاح و دیگران می‌بایستی کنار نهر آب روان بروند و قضای حاجت کنند.
حاج سیاح می‌نویسد:

«چون در امیریه مستراح نبود، به قضای حاجت کنار نهر و زیر درختان می‌رفتیم.»^۲

خواننده باید میزان دیانت و تقدس و طهارت، درستی و مردم‌پروری این شاهزاده را از همین مختصر قیاس کند که نظامیان گارد محافظ و زندانیان همه برای قضای حاجت به کنار نهر می‌رفتند و این نهر از امیریه خارج شده به قسمتهای مختلف جنوب شهر می‌رفت و مورد استفاده

۱ - خاطرات حاج سیاح با دوره خوف و وحشت - به کوشش حمید سیاح - تهران - ابن سینا - ۱۳۳۶ - صص ۳۷۱-۳۷۲.

۲ - خاطرات حاج سیاح: ص ۴۲۸. یکی از نتایج این قضای حاجت کردن در آب روان که به منازل مردم می‌رفت بروز وبای عام همان سالهاست.

بشنوید از اعتمادالسلطنه که خبر می‌دهد وبای عام چه به روز مردم تهران و حتی اعضای خاندان سلطنت آورده است:

«از معارفی که در این چند روز مرده‌اند یکی قمرالدوله دختر ولیعهد [مظفرالدین میرزا] است. در سن بیست و چهار سالگی پنج روز قبل مرحوم شد و جهت مردنش اینکه طفل دو سال و نیمی داشته وبا گرفته و مرده بود. وبعد خودش آب هندوانه زیادی خورده و مبتلا به قی و اسهال شده بود. میرزا جلیل پسر میرزا عبدالباقی حکیم که جوان پانزده - شانزده ساله‌ای است و ادعای طبابت می‌کند، شصت قطره «لودانم» به این بیچاره داده بود و اسهال و قی بند آمده بود. اما طفل هفت ماهه که در رحم داشت به واسطه لودانم مرده بود. عزت‌الدوله هم فرار کرده بود به رستم آباد رفته بود.

این بیچاره تنها، غریب، بی‌دوا و بی‌طیب مانده بود. شوهر حرامزادهاش هم به بهانه اینکه به تماشاى آش‌پزان می‌روم از خانه‌اش بیرون آمده به سر تخت [بربری‌ها] به خانه جنده‌لنگی که دارد آنجا، رفته بود. این ضعیفه بیچاره که جزء شهد است تنها مانده بود با یک کنیز سیاه، نیم ساعت قبل از فوت بچه را سقط کرده بود و بعد از نیم ساعت خودش هم مرده بود.»

اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۱۱ ه. ق. - ص ۹۱۱.

مردم برای شرب یا شستشوی ظروف و غیره قرار می‌گرفت.

کامران میرزا در زیرزمینهای امیریه و عمارت دیگر خود که در ارگ بوده داغ و درفش و وسایل شکنجه داشته و ده - دوازده نفر از محبوسین سیاسی را در آن زیرزمینها که از بوی تعفن و رطوبت هر انسان سالمی را بیمار می‌کرد، زندانی می‌نموده است.^۱

«دوازده نفر در زیر اتاق آقا [کامران میرزا] محبوس، در حالی که قضای حاجت به

گلدانها می‌کنند و گلدانها فوری خالی نمی‌شود، با تنفس چند نفر محبوس، عفونت در

بیرون معلوم شده...»^۲

کامران میرزا که مقام ریاست کل نظمیه، ریاست کل پلیس مخفی و وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا^۳ را با هم داشته به کلیه مخالفان رژیم استبدادی از هر دسته و طبقه‌ای که بودند، اتهام بایبگری زده و با این تهمت، مخالفین و منتقدین را با بایبه و بهایبه مخلوط می‌کرده و آنها را از میان می‌برده است.

«غره ماه ذیقعدہ شد. آقا و مادرش در غره هر ماه نماز مخصوص خوانده دعا

می‌خوانند و گاهی روزه می‌گیرند و این قبیل امور را برای سلامت و ترقیات لازم

می‌دانند.»^۴

هم مادر و هم پسر مزور و متظاهر و دورو بودند. مذهب در ذهن مادر وسیله‌ای برای ادامه فرمانروایی غاصبانه و غارتگرانه و حمایت از فرزند فاسد بی‌کفایتش بود؛ مردی که جیره ناچیز و مواجب قلیل نظامیان را به جیب می‌زد و آمدان خوشرو را به درجات سرتیپی و میرپنجی ارتقا می‌داد.

اکنون از زبان حاج زین‌العابدین مراغه‌ای نویسنده کتاب «سفرنامه ابراهیم بیگ» برخوردار فرضی و خیالی ابراهیم بیگ ایرانی غیرتمند و میهن‌پرست مقیم مصر را با نایب‌السلطنه کامران میرزا وزیر جنگ می‌خوانیم.

ابراهیم بیگ که نماد یک ایرانی تحصیلکرده، غیرتمند، پرشور و دلسوز است، پس از سالها به میهن خود سفر می‌کند و در جست‌وجوی یافتن علل و ریشه‌های عقب‌ماندگی ایران است.

یکی از تشکیلات اداری کشور که اشاعه فساد و از هم‌پاشیدگی و رشوه‌خواری و بی‌لیاقتی

۱ - حاج سیاح - همان کتاب - صفحات ۳۴۲ به بعد.

۲ - حاج سیاح - همان کتاب - ص ۳۶۶.

۳ - سیستم اداره‌ای شیبه عربستان و شیخ‌نشینهای عربی خلیج فارس.

۴ - حاج سیاح - همان - صفحه ۳۷۱.

در آن، توجه ابراهیم بیگ را به خود جلب می‌کند، وزارت جنگ است که شانزده سال است در کف بی‌لیاقت کامران میرزاست.

ابراهیم بیگ با کمک چند نفر آشنایی که در دستگاه سلطنت و حکومت یافته است، مستقیماً به وزارت جنگ مراجعه می‌کند و خواهان دیدار وزیر جنگ می‌شود.

چون او فرد تحصیلکرده و آزاده‌ای است و سالها در بلاد خارج به سر برده است، بر این گمان است که نظرات و پیشنهادهای اصلاحی او که به صورت سؤال انتقادی مطرح می‌شود، مورد توجه و استقبال وزیر جنگ پسر ناصرالدین شاه قرار خواهد گرفت. شرح ماجرا بسیار جالب و خواندنی است و بهتر است عیناً آن را از نظر خواننده بگذرانیم.

بگذارید از لحظه‌ای آغاز کنیم که ابراهیم بیگ سرانجام به مدخل وزارت جنگ دولت شاهنشاهی ممالک محروسه ایران می‌رسد.

«رفتیم به دستگاه وزرات جنگ. بدانجا رسیده دیدم دم در قراولان چمباتمه زده خودشان هر کدام در گوشه‌ای نشسته چُپُق می‌کشند. خواستم داخل شوم، پرسیدند: کجا؟ مهدی حسن گفت: عرضه چی است.^۱ نمی‌دانم چه اشارتی کردند، مهدی حسن گفت: خوب، خوب در بازگشت و مراجعت! رفتیم اندرون. از اسد بیگ فراشباشی سراغ گرفتیم، اتافش را نشان دادند. دیدم جوان خوبرویی به سن هفده ساله سرداری تمام گلابتون در بر به کمال عظمت نشسته است. سلام گفته به ادب تمام رقعۀ حاجی خان را دادم. خواند و پرسید از کیست. گفتم: مهر و امضا باید داشته باشد! گفت: مهر و امضای محمدعلی است، ولی نمی‌شناسم. گفتم: حاجی خان است.

کاغذ را انداخت به سوی من. گفت: امروز نمی‌شود. روی به طرف دیگر کرد. رفتم که کاغذ را بردارم. آهسته، یک ایمپریال به کفش گذاشته عرض کردم: سرکار فراشباشی، بنده غریب و مسافر. توقع دارم. حالا سخن من تمام نشده، چون ایمپریال را دید، به یکی گفت: میرزا آقای پیشخدمت را بگو بیاید اینجا.

دیدم جوانی زیباتر از او که رخسارش چون آفتاب تابان می‌درخشید، آمد. اسد بیگ پرسید: وزیر تنهاست؟

گفت: نه... سرتیپ گروسی آنجاست. پول تحویل می‌دهد. ناظر هم هست.

۱- عرضه چی یعنی عریضه چی، کسی که عریضه آورده است.